

روز بعد

يك حادثه اسرار آميز

ديروز نژديك ظهر هنگاميكه
مردى ميخواست وارد خانه
شماره ۲۶ خيابان لابراده ريشه
از داخل اتومبيلي بطرفش شليك
شد. قرباني اين حادثه از ناحيه
قلب مجروح و بدون اينكه ...

بيچاره، ديگه كسى نى
فهمه مقصودش از نشون
دادن گنجيشكا چى بود



سلام كاپيتان بفرمائيد من دارم
به بیمارستان تلفن می كنم تا حال
مجروح رو پرسم ...



الو ...! آقاى دكتر ...! من تن تن هستم
سلام دكتر ... حال مجروح چگونه ؟
همو نظوره ؛ هنوز بهوش نيامده ؛ اميدى
هست ...؟ ضعيفه ...! بله، بله، خيلى
متشكرم دكتر. خدا حافظ ...



اما خبر مرگش رو تو روزنامه ها نوشته بودن .

آره روزنامه ها خبر مرگشو دادن تا قائل
خيالش جمع بشه دست بكارهاى ديگه اش

بزنه و گير بيفته .



ها، حالا فهميدم . ولى همه اش تو اين
فكرم كه با نشون دادن گنجيشكا چى
ميخواست بگه .

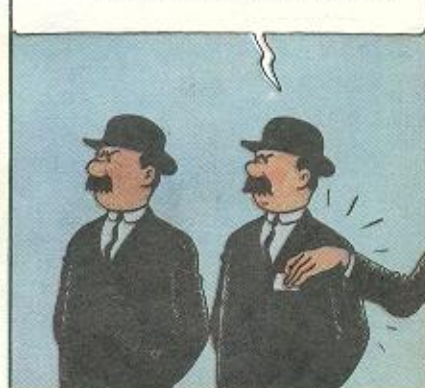
آره، منم درهمين فكرم مسئله خيلى
بمرنجه. بقول دو پونت و دو پونت
اين مسئله خيلى از اين چيزها
بفرنج تره ...



بازم همه روزمون تو خيابون ها گذشت چقدر
مواظب اين دردهاى جيب بر باشيم . خسته
شدم ديگه بريم خونه
استراحت كنيم .



بالاخره اتوبوس هم كه اومد ...



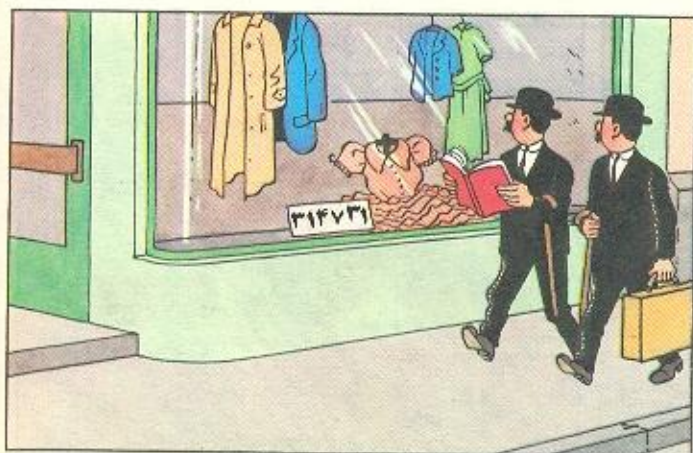
واى كيفم ... ايندفعه ديگه گرفتتم شيايد ...



ايست ... دزد









رد میشه؟ آره آره.



آپارتمان آقای تن تن؟
طبقه اول



چندین روز گذشت ...



مکه این اسم و آدرس شما
تپست؟



آقای تن تن بفرمائید اینم سرویس غذاخوری
که سفارش داده بودید.

من چیزی سفارش ندادم!



مکه آقای تن تن خونه نبود؟

چرا، اما مثل اینکه اشتباه شده، گفتن
همچنین چیزی سفارش نداده.



عو... عو



خب دیگه بیهوش شدزود بتداز یمش
توی صندوق. یه دقیقه صبر کن
بذار درو ببندم.

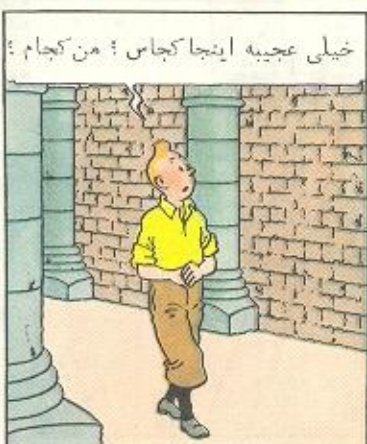
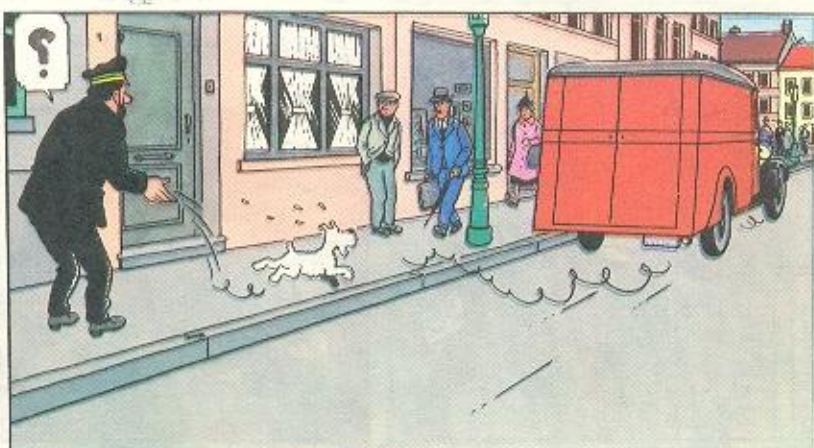


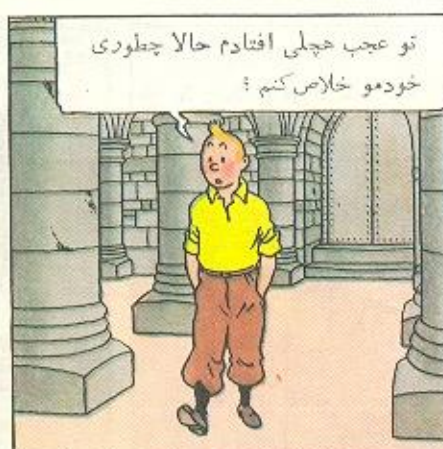
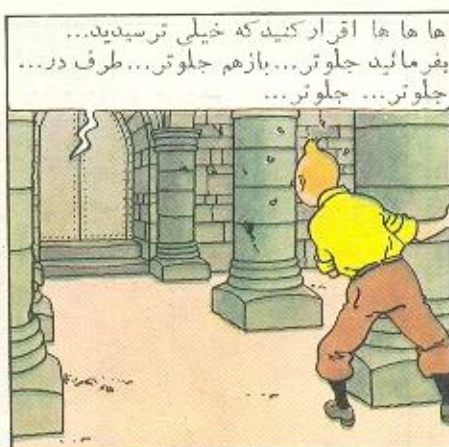
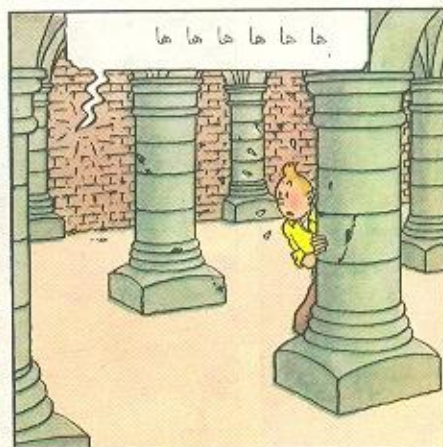
چه خبره هیلو؟ ... چی شده؟ ...

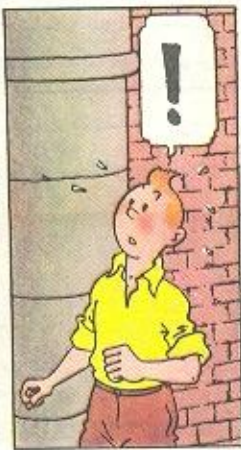
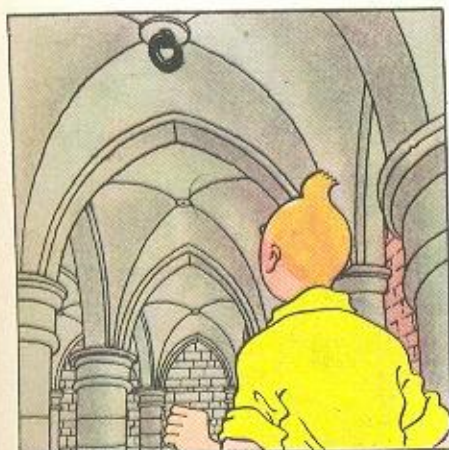
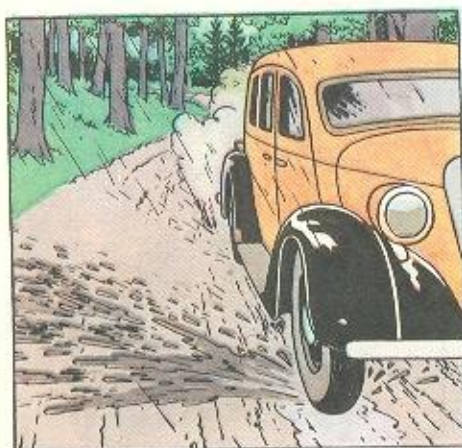
عو... عو...



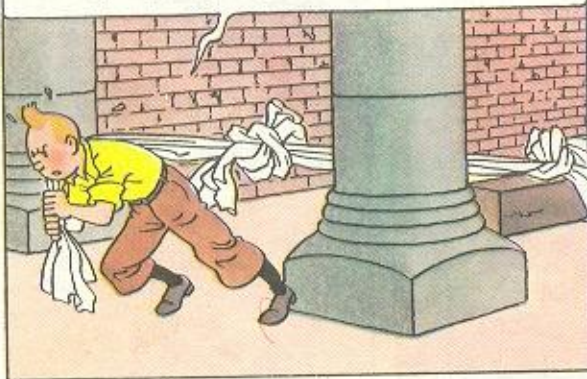
سگ بدذاتو، بین چطوری
لب پنجره سروصدا میکنه.







حالا راه پیدا کردم، هن...هن...هو...هو...هن...هن...



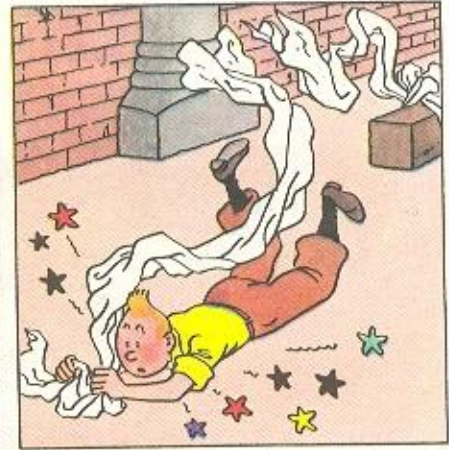
بعد هم محکم می‌بندمش دور این تخته...



حالا باید این ملافه هارو بهم ببندم...



خوب، دوبرتبه... به هر قیمتی هست باید ترتیبشو بدم.

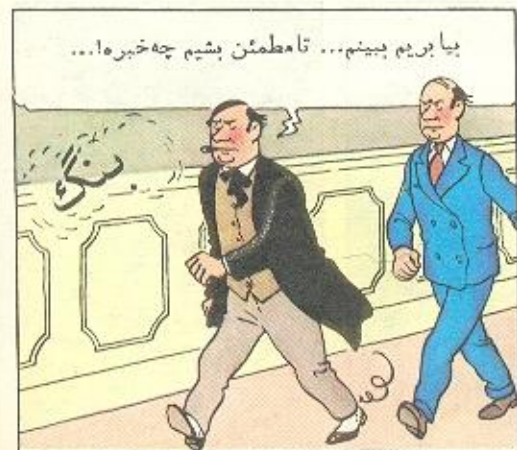
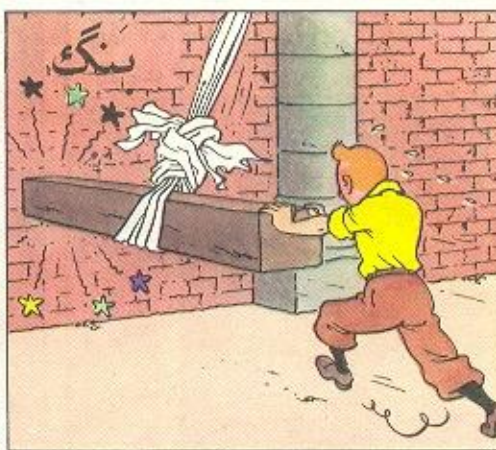


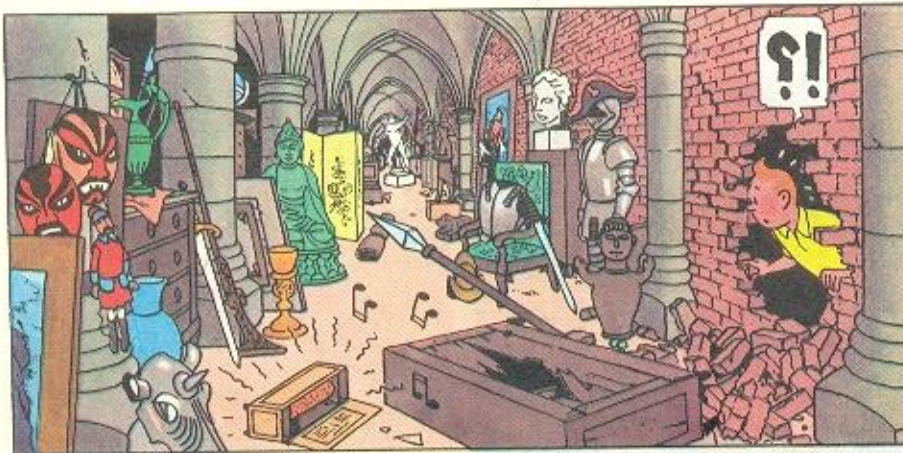
اول باید حمام کرد، تا این گل و کثافت پاک بشه.



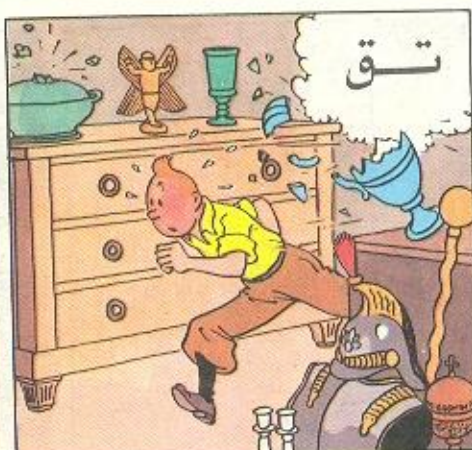
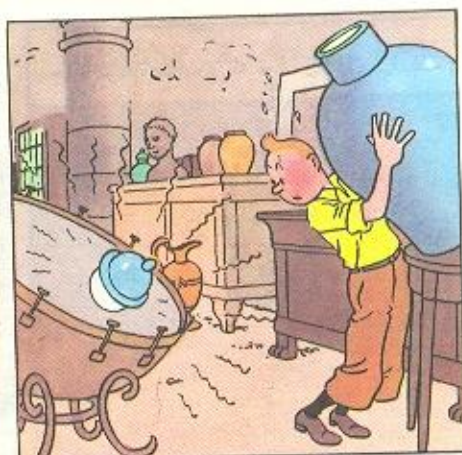
در همین هنگام...

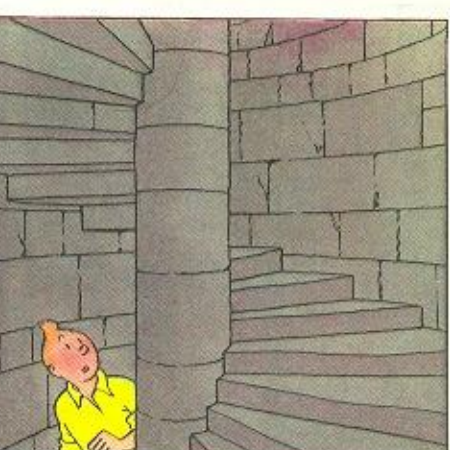
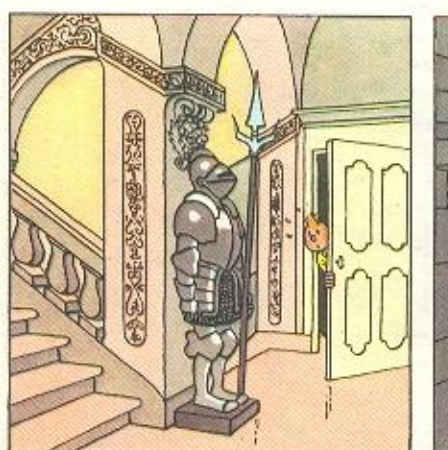
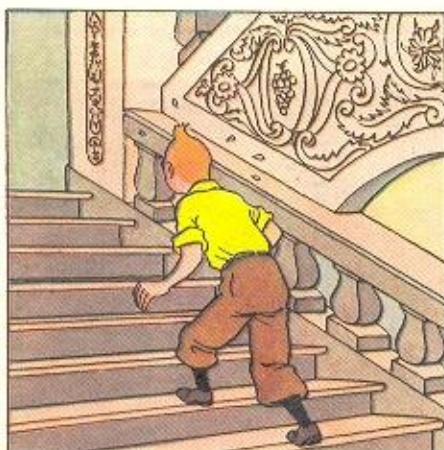
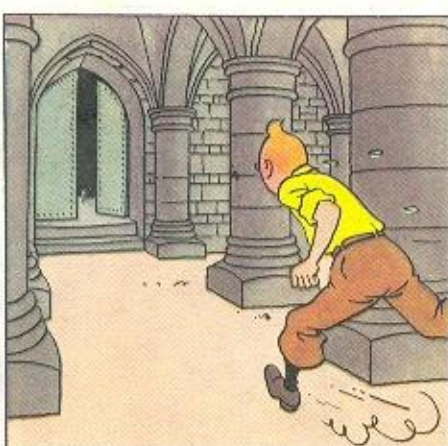












باید فوراً به کاپیتان تلفن کنم.



A hand holds a torn white envelope against a brown background. The envelope has a red postage stamp in the top left corner depicting a woman's face. The text on the envelope is written in Persian. The top line reads '۴۰۰۰۰ تومان' (40,000 Tomans), followed by 'فروشنده آثار عتیقه' (Seller of Antiques), and the bottom line reads 'قصر مولینسار' (Molinsar Palace).

حالا فهمیدم مردی که درخونه
من گلوله خورد با نشون دادن
پرنده گان میخواست اسم قاتلش رو
بما بگه...



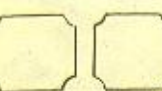
معذرت میخوام، خبر نداشتم امیدوارم
آقای مثنی بنده را عفو کنید .



من اینجا چکار میکنم؟ ... من منشی جدید آقای پرنده هستم مگر شما خبر نداشتید؟

الو بلہ... خودمم... بلہ... کی صحبت
میکنہ؟ چی؟ قن قن؟ ... کچا هستی؟
الو؟... الو؟... الو؟...

الو نستور... یه دزد جوان وارد قصر شده
نذار با هم دستاش تماس بگیره...
ما الان میسج نذار فرار کنه.

A man in a dark suit and white shirt is seen from the back, looking at a control panel. The panel has a small camera icon and some buttons. The background is a light yellow wall with a large circular window or mirror.

چی گفتی...؟ بولینسار
الو... الو... الو! لعنت
بر شیطان چی شده ؟

مولینساز کاپیتان... قصر مولینساز.



بولينيسار؟ الو؟
الو؟... بولينيسار
كجاست؟



